

بقاء حتی مثل شیعه و این که جمعیت شیعه باقی باشد و خدای نکرده از بین نرود و یا مقهور در جامعه واقع نشود از نظر فرهنگی و دینی و امثال ذلک.

«و لایمکن الالتزام به» این جا بله این مسأله لازم نیست و ممکن نیست التزام به این لزوم عزل آن وقت. خب پس بله در این جا روشن است، ولی دیدید که در آن مثال قبل درست نبود. «عصمنی الله من الزلل» خدا همه ما را نگاه دارد از خطا و زلل و لغزش «و له الحمد علی کل النعم» خب با این تتمه هم بحث مقاصد شریعت پایان یافت.

بحث بعدی «الفصل السابع القیاس» مسأله قیاس است که ان شاء الله در جلسه دیگری بحث خواهد شد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

## جلسه ۶۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الفصل السابع: القیاس»

یکی دیگر از اسباب تعدیه حکم من موضوع الی موضوع آخر عند بعض العامه مثل ابوحنیفه و تلامذه او مثل ابوموسی و شیبانی و اتباع اینها؛ حنابله، حنفیون، عبارت است از قیاس، البته اصحاب قیاس در مواردی قیاس را حجت می دانند و به آن عمل می کنند که فقدان نص باشد، از طرف شارع نصی بر حکمی وارد نشده باشد. در این موارد خلأ نص و فقدان نص عده ای از عامه که نام برده شد، اینها عمل به قیاس را جایز می دانند و قیاس را حجت می دانند. فلذا ابحات طویل و عریضی در کتب عامه می بینیم راجع به بحث قیاس وجود دارد. اما امامیه و اتباع ائمه هدی علیهم السلام حتی در همین مورد فقدان نص قائل به عدم حجیت هستند و عمل به قیاس را جایز و روا

نمی‌دانند و این عدم حجیت قیاس مانند یک امر ضروری در مذهب امامیه هست و سرّ آن هم البته روایات فراوان و کثیری است که از ائمه هدی علیهم السلام در ردع از عمل به قیاس به عناوین مختلف و عبارات مختلف و ادبیات‌های مختلف بیان شده. و نهی‌های بسیار شدید و غلیظ در این رابطه وجود دارد. فلذا است که تبعاً للأئمه علیهم السلام و در اثر آن کثرت مخالفت و بیانات آن بزرگواران، عدم حجیت قیاس و عدم جواز عمل به آن مانند یک امر بسیار واضح و ضروری در مسلک و مذهب امامیه تلقی شد که حالا آن تعبیرات ائمه علیهم السلام را هم در هنگام تطبیق با عبارت عرض خواهیم کرد. فلذا است که بحث از قیاس در اصول امامیه بعد از ضرورت بطلان تمسک به آن ضرورتی ندارد که ما اباحت مختلف آن را بخواهیم در اصول و این کتاب بیان بکنیم. بله آن مقداری که لازم هست این است که بررسی شود که آیا آن قیاس منهی<sup>۱</sup> عنه در روایات ائمه علیهم السلام و باطل عند الأمامیه بالضرورة، مراد از آن قیاس چیست؟ و آیا مثلاً آن قیاس شامل تنقیح مناط هم می‌شود، شامل قیاس اولویت هم می‌شود، پس از این جهت و به این مقدار بحث از قیاس لازم است تا این که مفاد آن ادله و آن چه که ائمه آن را شدیداً انکار می‌کردند و می‌فرمودند حجت نیست روشن بشود. ولی دیگه اباحت دیگری که در کتب عامه راجع به قیاس هست آن‌ها بعد بطلانش قطعاً دیگه تعرض به آن‌ها و صرف وقت در آن‌ها لغو و بی‌جاست. و در بعضی روایات مبارکات ائمه علیهم السلام وارد شده که علت این که... مانند ابوحنیفه و اتباعش و بعضی از فقهای دیگر از تلامذه او به قیاس روی آوردند در حقیقت دو امر موجب این جهت شد پیش آن‌ها.

امر اول این بود که خب این‌ها خودشان را مرجع مردم قرار داده بودند در احکام و خیلی از موارد که مورد سؤال واقع می‌شدند اثری و مطلبی و نصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها نرسیده بود، در کتاب خدا که به حسب ظاهر وجود نداشت، اثری هم از آثار پیامبر عظیم الشان به آن‌ها نرسیده بود و این‌ها خجالت می‌کشیدند و حیا داشتند از این که بگویند جاهل هستیم نمی‌دانیم. فلذا است که برای خاطر این که نگویند جاهل هستیم و نمی‌دانیم از راه قیاس یک استنباطی می‌کردند و پاسخ می‌دادند. این جهت اول.

جهت دوم این بود که می‌دیدند اگر بگویند نمی‌دانیم و جاهل هستیم، قهراً مردم سراغ ائمه علیهم السلام می‌رفتند و به معدن علم و خزائن علوم الهی به آن جا مراجعه می‌کردند و این‌ها کراهت از آن جهت داشتند، نمی‌خواستند مردم به طرف ائمه علیهم السلام بروند و برای سد باب رجوع به ائمه علیهم السلام خودشان ولو در مواردی که در کتاب و سنت مطلبی وجود نداشت از راه قیاس پاسخ می‌دادند تا این باب بسته بشود، معاذالله.

«یؤدی القیاس من الحجج المعتمدة» قیاس شمرده می‌شود از حجت‌های معتبر «و احد اسباب تعدیه الحكم لدى بعض العامة» البته همه عامه قائل نیستند، «لدى بعض العامة كأبی حنیفة و أبی یوسف و الشیبانی و اتباعهم» پیروان آن‌ها. «و مع أن اصحاب القیاس لا یقولون بإعتباره الا فی موارد فقدان النص» با این که اصحاب قیاس فقط در موارد فقدان نص می‌گویند اما جایی که نص باشد با قیاس حتی اطلاق را تقیید نمی‌کنند، عام را تخصیص نمی‌زنند یا نص را کنار نمی‌گذارند، فقط در موارد فقدان نص عمل می‌کنند اما در عین حال در همین موارد هم امامیه «اتفقوا علی رفض العمل بالقیاس» اجماع و اتفاق دارند امامیه بر کنار زدن عمل به قیاس و دور انداختن عمل به قیاس «ولو فی مثل هذه الموارد» حتی «صار بطلان العمل به» یعنی بالقیاس «کالضروریة فی المذهب و قد جاء نهی المغلظ عن هذه الطریقة فی روایات کثیرة» نهی مغلظ و شدید و غلیظ از این طریقه که طریقه عمل به قیاس باشد، در روایات فراوانی آمده است. «فعدّ القیاس فیها سبب الهلاک» شمرده شده است قیاس در روایات فراوانی، سبب و موجب هلاک انسان. که در ذیل آدرس بعضی از این روایات داده شده. «و محق الدین» قیاس شمرده است در این روایات «و محق الدین» سبب محق دین، این محق الدین عطف به هلاک است. یعنی سبب محق دین، محق به معنای محو و ابطال است. سبب محو شدن دین و ابطال دین و از بین رفتن دین می‌گردد. باز آدرس این روایات در هامش داده شده.

«و وصف اصحاب القیاس بأنهم یلعبون بالدین» وصف شدند اصحاب قیاس به این که آن‌ها با دین خدا بازی می‌کنند. هر کسی با یک جایی به یک وسیله‌ای که حالا بعد گفته می‌شود یک چیز را شبیه یک چیزی می‌داند، حکم آن جا را این جا سرایت می‌دهد مثلاً. «و أنهم» و وصف شده اصحاب قیاس به این که آن‌ها اتباع ابلیس و پیروان ابلیس هستند. چون ابلیس هم «اول من قاس هو الأبلیس» این‌ها هم تبعیت از او نمودند. در داستان امر به سجده برای آدم او قیاس کرد که حالا از همان استفاده می‌شود که معنای قیاس بعداً چیست.

«و أن» و باز وصف شده‌اند اصحاب قیاس، به این که اصحاب قیاس «قرینٌ معه فی النار». «و أن اصحاب القیاس قرینٌ معه فی النار» اصحاب قیاس قرین و هم‌نشین با ابلیس هستند در آتش جهنم. که آدرس بعضی از این روایات هم داده شده در هامش.

«و نُقل عن ابی عبدالله علیه السلام أن سبب استعمال الرأی و القیاس عند بعض الفقهاء العامة هو کراهة أن ینسبهم الناس الی الجهل فی ما لم یکن عندهم من الأثر» سبب استعمال رأی و قیاس نزد بعضی از فقهای عامه، عبارت است

از کراهت داشتن آن بعض فقها عامه از این که نسبت بدهند مردم آن‌ها را به نادانی و جهل «فی ما لم یکن» در مواردی که پیش آن‌ها اثری از روایات و این‌ها نبود و فقدان نص بود و ناچار می‌شدند برای این که پاسخگو باشند و به جهل نسبت داده نشوند از راه قیاس مطلب را جواب بدهند.

«فیطلب الناس العلم من معدنه» کراهت داشتند که مردم آن‌ها را به جهل نسبت بدهند و در اثر این که نسبت جهل به آن‌ها می‌دهند و آن‌ها را نادان می‌دانند، مردم طلب کنند علم را از معدنش، که این هم در بعض روایات به حسب آن چه این جا آمده نقل شده. البته همان طور که قبل از تطبیق عرض کردم این نحوه‌ای که این جا نگاشته شده به طور کامل مطابق نیست با آن چه که در روایت آمده. حالا من روایت را می‌خوانم تا معلوم بشود.

روایت در باب ششم از ابواب صفات قاضی در وسائل، جلد ۲۷، طبق طبع آل البیت صفحه ۶۱، حدیث ۴۹. «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: يَظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ فُقَهَاءُ عُلَمَاءُ» گمان می‌برند این‌هایی که ادعا می‌کنند که این‌ها فقیه هستند و عالم هستند، گمان می‌برند «أَنَّهُمْ قَدْ أَثْبَتُوا جَمِيعَ الْفِقْهِ وَ الدِّينِ مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ» این‌ها گمان می‌برند که همه فقه و آن چه که مردم نیاز به آن دارند و امت اسلامی به آن نیاز دارند، این‌ها را به دست آوردند و پیش خود دارند و حال این که «وَلَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ ص عِلْمُهُ» همه علم پیامبر را این‌ها به آن آگاهی ندارند «وَلَا صَارَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص» و از طرف پیام معظم و رسول خدا به آن‌ها همه آن علوم نگردیده، به دست آن‌ها نرسیده. «وَلَا عَرَفُوهُ» و این‌ها عرفان و اطلاعی از آن، همه علم رسول الله ندارند «وَذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ يَرِدُ عَلَيْهِمْ» این‌ها چیزی از حلال و حرام و هم چنین احکام - که احکام شاید حدود و دیات و امور مربوط به قضاوت و امثال ذلك هست «فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ...» «وَذَلِكَ» مشارالیه ذلك این است که چرا این‌ها ادعا می‌کنند که این‌ها فقها و علما هستند و جمیع فقه و دین «مما تحتاج إليه الأمة» را دارند؟ علتش این است که.. این ادعا را برای چی می‌کنند؟ برای این که شیء‌ای از حلال و حرام یا احکام وارد بر آن‌ها می‌شود، مورد سؤال قرار می‌گیرند «فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ» مورد سؤال قرار می‌گیرند از آن شیء‌ای از حلال و حرام و احکام «وَلَا يَكُونُ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص» ولی پیش آن‌ها اثری از پیامبر نیست، در قرآن که نیست از پیامبر هم چیزی پیش آن‌ها نیست «وَيَسْتَحِبُّونَ أَنْ يَنْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ» خجالت می‌کشند که مردم آن‌ها را به جهل نسبت بدهند «وَيَكْرَهُونَ أَنْ يُسْأَلُوا فَلَا يُجِيبُوا فَيَطْلُبُ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ» و کراهت دارند این که سؤال شوند و جواب ندهند پس در اثر این که جواب نمی‌دهند مردم علم را از معدنش طلب کنند «فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا

الرَّأْيَ وَالْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ...» تا آخر. خب می بینید در این عبارت دو تا علت ذکر شده؛ یکی این که حیا دارند، خجالت می کشند «أَنْ يَنْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ» دو: «و يَكْرَهُونَ أَنْ يَسْأَلُوا فَلَا يُجِيبُوا فَيَطْلُبُ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدَنِهِ» برای این که عبارت کامل باشد، عبارت را ما این جور عرض می کنیم؛ «أَنَّ السَّبَبَ اسْتِعْمَالَ الرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ عِنْدَ بَعْضِ فَقَهَاءِ الْعَامَةِ هُوَ اسْتِحْيَاءٌ عَنِ يَنْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ فِي مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِنَ الْأَثَرِ وَ كَرَاهَةٌ أَنْ يَسْأَلُوا فَلَا يُجِيبُوا فَيَطْلُبُ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدَنِهِ» عبارت این جور اگر تصحیح بشود کاملاً مطابق با روایت خواهد شد.

خب چون مسأله این چنین است «و علیه» بنابراین که اتفاق امامیه بر رفض به عمل به قیاس هست و این مطلب، این رفض صار و هم چنین بطلان عمل به آن «صار كالضرورية من المذهب فلاحاجة الى التفصيل البحث عن القياس عنهم و عن ادلة حجته عند العامة» و از ادله حجیت آن قیاس پیش عامه لازم نیست ما این ها را بحث کنیم بعد از آن وضوح و ضرورت. «و إنما المهم بيان المقصود من القياس المردوع عنه في الروايات الكثيرة» آن که مهم است بیان مقصود از قیاسی است که ردع گردیده شده از آن در روایات فراوان از طرف ائمه علیهم السلام. آن قیاسی که مورد ردع واقع شده، نهی غلیظ و شدید از آن شده، آن چه قیاسی است که معلوم بشود ما از آن اجتناب بکنیم و روشن بشود که مواردی که امامیه بعضاً به آن تمسک می کنند مثل تنقیح مناط یا قیاس اولویت یا مقاصد شریعت، بعضاً این ها مشمول این روایات نیست و نهی ای که در آن روایات هست شامل آن موارد نمی شود.

«و ليتضح ما وقع الردع عنه فيها» در آن روایات «لا بد من الإلتفات الى المطلبين» و برای این که آشکار شود آن قیاسی که ردع از آن واقع شده است در روایات کثیره برای اتضاح آن، «لا بد من الإلتفات» به دو مطلب.

«المطلب الأول معنى القياس في اللغة و الإصطلاح» ببینیم که معنای قیاس در لغت و اصطلاح چیست. در لغت ما دو تا تعبیر داریم از لغویین مهم از کتب لغت مهمه در مورد قیاس. در بعض کتب لغت مثل معجم مقاییس اللغة، آن جا فرموده است که معنای قیاس تقدیر شیء است به شیء. این که یک شیء ای را به وسیله یک شیء دیگری ما اندازه گیری کنیم، سنجش کنیم. این تعبیر مال مقاییس است. در صحاح اللغة آن جا فرموده شده است که «قسط الشيء بالشيء قدرته على مثاله» یعنی این شیء را اندازه گیری کردم و سنجیدم با مثالش، با نمونه اش. این هم تعبیری است که در آن جا گفته شده. پس معنای قیاس به حسب لغت بنابر اخبار این دو لغوی مهم عبارت است این که ما چیزی را به چیزی بسنجیم، اندازه گیری کنیم حالا در آن تعبیر این است که آن چیزی که با آن اندازه گیری می شود باید چیزی باشد که بر مثال آن باشد و نمونه آن باشد، با آن تناسب و تلائم باشد فلذا است هر چیزی را با

هر چیزی که نمی‌شود مقیاس کرد که اصلاً هیچ ربطی به هم ندارند. فلذا است اگر چه این جور دو تعبیر شده در متن این جور فرمودند. فرمودند: «القیاس فی اللغة تقدیر شیءٍ بالشیءِ أی التقدیر علی مثاله» یعنی آن تعبیر اول را به تعبیر ثانی که در صحاح آمده تفسیر کردند و در متن، و الا خود مثلاً معجم مقاییس این جور تفسیر نکردند. چون معلوم است که او هم نمی‌خواهد بگوید قیاس عبارت است از این که شیء‌ای را با شیء دیگری که اصلاً بی‌ربط به آن هم ولو باشد، و هیچ ارتباطی بین‌شان نباشد برای خاطر این ظاهراً آن معنایی که در معجم هست به آن معنایی که در صحاح هست در متن تفسیر کردند. خب این به حسب لغت.

و اما به حسب اصطلاح: تعاریفی که از گذشتگان و از عاملین به این قیاس نقل شده، تعاریف مختلفی است و همین تعاریف مختلف و تطبیقات و مواردی که عاملین به قیاس در فقه استدلال کردند نشان می‌دهد که این قیاس دارای تغییرات و تطوراتی شده است در طول ازمه و تاریخ فقه بعض عامه. فلذا است که حالا ما این تعاریف را بخواهیم ذکر کنیم که در هاشم از لمع البته یک تعریفی نقل شده که آن‌ها قیاس را تقسیم کردند به سه قسم: قیاس علت، قیاس دلالت، قیاس شبهه که خود قیاس علت آن است که «ما علق علیه الحکم» از آن فهمیده می‌شود و معلوم می‌شود همان «ما علق علیه الحکم» مثلاً علت است که همان هم تقسیم می‌شود به جلی و خفی. قیاس دلالت این است که «ما علق علیه الحکم» این خود آن علت حکم نیست ولی بالاخره علت حکم هم فهمیده می‌شود به یک نحوی و قیاس شبهه این است که شیء‌ای شبهات داشته باشد با شیء دیگری، با هر چه شبهات بیشتری دارد حکم آن را به این تسریه بدهیم، اگر با یک چیزی دو شبهات دارد، با یک چیزی سه شبهات دارد، با آن که سه شبهات دارد قیاس کنیم و حکم آن را بیاوریم نه با آن که کمتر شبهات دارد و هکذا که حالا آن را در مطالعه مطلع خواهید شد. فلذا است که چون تطور پیدا کرده و معلوم است که آن چیزی که می‌تواند مورد نظر روایات ائمه علیهم السلام باشد آن این چیزی نیست که بعدها پیدا شده در تطورات و تغییرات بعد، بلکه آن است که در زمان خود آن بزرگواران مورد عمل به قیاس بوده. و آن عبارات ائمه ناظر به همان قیاسی است که در آن زمان‌ها مورد عمل واقع می‌شده است فلذا است باید ما برای این که کشف کنیم آن تعریف قیاسی را که در آن زمان‌ها بوده باید سعی کنیم ببینیم که قیاس در آن زمان‌ها، زمان صدور این روایات به چه معنایی بوده است.

می‌فرماید: مطلب اول «معنی القیاس فی اللغة و الإصطلاح. القیاس فی اللغة تقدیر شیءٍ بشیءٍ أی التقدیر علی مثاله» که مقصود از تقدیر شیء به شیء، تقدیر شیء است بر مثال و نمونه خودش نه چیزی که اصلاً ربطی به آن ندارد که

توضیح دادم که این تفسیر در خود کتب لغت نیامده بلکه یک لغوی بزرگی مثل مقایس تقذیر شیء بشیء معنا کرده. و لغت دیگری که صحاح باشد «تقدیر الشیء علی مثاله» معنا کرده ولی چون معلوم است که آن تعریف اول هم... مقصود این نیست که هر شیء بر شیء ولو این باشد، در متن آمدند آن مطلب دوم را تفسیر مطلب اول و فرمایش لغوی دوم را تفسیر فرمایش لغوی اول قلمداد کردند.

«و اما بحسب الإصطلاح فالتعاریف الموروثة» تعاریفی که از گذشتگان به ما به ارث رسیده است، از گذشتگان عاملین به آن، و هم چنین تطبیقات قیاس در مختلف ابواب فقه آن‌ها «تشهد بعروض التطور و التغییر له» آن تعاریف موروثة و هم چنین تطبیقاتشان در موارد مختلف، تطبیقات آن قیاس را در موارد مختلف فقه و استنباط بر ضوء آن، شهادت می‌دهد به عروض تطور و تبدل و تغیر برای قیاس. «بامتداد الزمان» به امتداد زمان این تطور و تغیر پیدا کرده.

«و بملاحظة أنّ المعنى المتأخر عن عصر المعصومین علیهم السلام لا يمكن أن يعتبر مصداقاً للقياس الذی نهوا عنه» روشن است که... و معنای متأخر از عصر معصومین این ممکن نیست که حساب بشود مصداقی برای قیاسی که آن بزرگواران نهی از آن کرده‌اند و به ملاحظه این مطلب «لابد أن نسعی الی کشف المراد من هذا النوع من الإستدلال و الإستنباط» این نوع از استدلال و استنباط قیاسی در آن عصر «بتحقیق معنی القیاس عند اصحابه» به این که تحقیق کنیم که قیاس عند اصحاب القیاس در آن عصر به چه معنا بوده «و فی الروایات الخاصة الناظرة الیه» و این که معنای قیاس در روایات خاصه‌ای که ناظر به آن هستند، این قیاس به چه معنایی بوده است. که این خاصه هم ظاهراً مقصود یعنی روایات امامیه، روایات خاصه یعنی شاید این طور باشد، شاید هم نه، روایات ویژه‌ای که در این باب وارد شده.

«المطلب الثانی». این مطلب اول بود. «المطلب الثانی القیاس عند اصحاب القیاس المتقدم» پس در مطلب اول در باره قیاس، تعریف قیاس گفته شد که این باید تعاریفی که برای متأخرین و بعدها هست و این‌ها، این به درد ما نمی‌خورد آن که به درد ما می‌خورد آن است که اصحاب قیاس که همان ابوحنیفه و شیبانی و ابویوسف و اتباع آن‌ها در آن زمان‌ها بوده، آن‌ها را باید ببینیم به چه معناست. و لذا مطلب اول به این توجه داد در مطلب اول که همه تعاریف و این‌ها به درد ما نمی‌خورد، آن تعاریفی به درد ما می‌خورد و تعریفی به درد ما می‌خورد که پیش آن‌ها بوده که روایات ناظر به آن است. حالا در مطلب ثانی می‌خواهیم ببینیم که پیش آن‌ها به چه معنایی بوده است.

«المطلب الثانی: القیاس عند اصحاب القیاس المتقدمین، القیاس الذی اصیح احد طرق الإستنباط منذ زمان ابی حنیفه»  
 این قیاسی که گردیده است یکی از طرق استنباط از ابتدای زمان ابوحنیفه «قد اتسع استعماله من قبل تلامذته» این  
 استعمالش گسترش پیدا کرده از قبل تلامذه و شاگردان او، امثال ابی یوسف و شیبانی و هو این کان احیاناً یستعمل  
 فی بعض الکتب منسوبة الی ابی حنیفه بمعنی التنظیر و التمثیل لفهم الحکم دو اثباته لکن فی کثیر من الموارد یستعمل  
 القیاس فی التعدی عن الحکم المنصوص لموضوع الی غیر المنصوص لمحض المشابهة أو أشبهته بالموضوع فی  
 الأصل»

خب در بعض کتبی که منسوب به ابوحنیفه است وقتی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که قیاس در بعض موارد مقصود از آن  
 استنباط نبوده بلکه تشبیه و تنظیر بوده برای این که یک حکمی در اذهان جا بیفتد و فهمیده بشود. مثلاً یک حکمی  
 در شریعت هست. ممکن است کسی استبعاد کند، می‌گوید آقا استبعاد نکن، در یک جای دیگر هم شارع خودش که  
 نظیر این است چنین حکمی را دارد. پس اگر شارع این جا یک حکمی دارد استبعاد نکند، چون نظیر این را هم در  
 آن جا دارد. مثلاً یک جایی حکم می‌فرماید که یک مجازات شدیدی را مثل مثلاً پرتاب کردن از کوه، یا رجم یا به  
 یک نحو خاصی بریدن دست و پا، در یک جایی وارد شده، این را تشبیه می‌کند می‌گوید استبعاد نکن در فلان جا  
 هم که مسلم است همین حکم وجود دارد پس برای این که قابل فهم بشود، از استبعاد بیرون بیاید تنظیر می‌شود،  
 تشبیه می‌شود، نه این که مدرک استنباط باشد و طریق استنباط باشد. بله در بعض کتب منسوب به ابوحنیفه قیاس به  
 این معنا آمده، و این معنا هم حالا بعداً خواهیم گفت، به این معنا پیش امامیه هم اشکالی ندارد و مطلب باطلی نیست  
 و ائمه هم این را رد نفرمودند که ما برای قابل فهم بودن یک حکمی اشباه و انظار آن را که آن‌ها هم از شارع است،  
 نه این که ما به واسطه قیاس استنباط کردیم، نه، آن‌ها هم از شارع است، در تعریف بعضی فقهای گذشته و مراجع  
 گذشته در تعریف فقه آن‌ها و امتیاز آن‌ها آمده است که یکی از امتیازاتشان این بود که... بعضی از فقها که وقتی  
 طهارت را بحث می‌کردند توجه به ابواب دیگر هم داشتند و می‌فرمودند که مثلاً ببینید حکم این جا در حدود هم این  
 جوری است، در شهادت هم این جوری است، در قضا هم این جوری است، در مثلاً شبهه هم این جوری است، در  
 فلان جای فقه هم این جوری است، اشباه و انظار آن را می‌آوردند و بعضی فقهاء مثل یحیی بن سعید «الأشباه و  
 الانظار» کتابی ظاهراً به این نام نوشتند که احکامی که شباهت به هم دارند برای این که... این توی بعضی از کتب  
 ابوحنیفه هست ولی مواردی هم وجود دارد که این‌ها برای استنباط از قیاس استفاده کردند و آن جوری که از



تعاریف‌شان و تطبیقات‌شان و این‌ها استفاده می‌شود مقصودشان از قیاسی که با آن استنباط می‌کردند، نه تنظیر برای تفهیم بلکه برای استنباط این بود که می‌گویند این شبیه به آن است یا شبیه به آن است و به خاطر شبیه بودن و اشبه بودن حکم آن جا را در... حکم مشبه به را در شبیه هم می‌آوردند.

می‌فرمایند که: «و إن كان أحياناً» اگرچه این قیاس احياناً استعمال گردیده شده در بعض کتب منسوب به ابوحنیفه به معنای تنظیر و تمثیل و مثال زدن برای فهم حکم «دون اثباته» نه برای اثبات حکم و استنباط حکم، نه حکم مسلمی وجود دارد، روایت دارد برای این که این قابل فهم بشود، تنظیر می‌کنند به یک جای دیگر. «لکن» اگر چه گاهاً به این معنا استعمال شده «لکن فی کثیر من الموارد يستعمل القياس» در تعدی از حکم منصوص برای یک موضوعی «الی غیر المنصوص» به حکم غیرمنصوص یک موضوع آخری «لمحض المشابهة» برای خاطر صرف مشابهت بین آن غیرمنصوص با آن منصوص. «أو اشبهيته بالموضوع فی الاصل» یا به خاطر اشبهیت موضوع غیرمنصوص به موضوعی که در اصل وجود دارد. آن موضوعی که در فرع است و غیرمنصوص است شبیه است به آن موضوعی که در ابتدای مسائل عرض کردیم که در این جاها ما به آن متعدی‌منه می‌گوییم اصل، به متعدی‌الیه می‌گوییم فرع. در همه موارد دیگر، اصل آن بود که حکمش معلوم است که متعدی‌منه است، متعدی‌الیه آن است که حکمش معلوم نیست.

و لذا «درج علی السننهم کثیراً مثل قولهم إنما ينبغی أن یقاس ما لم یأت فیه اثرٌ بما یشبهه مما جاء فیه اثر» فلذا می‌بینیم این عبارت دارج شده بر السنه این بعض فقهای عامه‌ای که عامل به قیاس هستند دارج شده بر السنه آن‌ها به طور فراوان، نمونه این گفتار که می‌گویند «إنما ينبغی أن یقاس ما لم یأت فیه اثرٌ» سزاوار است که قیاس گردیده شود موضوعی که «لم یأت فیه اثرٌ» اثری و روایتی و فرمایشی در باره آن از پیامبر مثلاً وارد نشده است، این را قیاس کنیم به چی؟ «بما یشبهه» به آن موضوعی که شباهت به این دارد «مما جاء فیه اثرٌ» از آن موضوعاتی که در آن یک اثری از شارع وارد شده است.

«و حیث إن الموضوع فی الفرع یتشابه مع موضوعاتٍ عدیدهٍ يعرف حکمها یقع اختلافٌ شدیدةً بین القائلین بالقیاس فی آی حکمٍ من احکام هذه الموضوعات أولى بالتعدیته الی الفرع من بین الموضوعات المشابهة له» و چون از رهگذر همین تشابه و شباهت بین موضوعی که نصی در آن نیست با موضوعی که نص در آن وارد شده است این‌ها قیاس می‌کردند و یکی از معانی قیاس غیر از تنظیر پیش آن‌ها به این معنا بوده است می‌بینیم که خب ممکن است

یک موضوعی با چند موضوعی که دارای حکم‌های مختلف هستند شباهت داشته باشد. خب حالا حکم کدام موضوع را ما با این موضوعی که نصی در آن وارد نشده و حکم آن معلوم نیست با کدام یک از این موضوعاتی که این با آن‌ها شبیه است و هر کدام‌شان نصی در آن وارد شده، اثری در آن وارد شده است قیاس کنیم و حکم آن را این جا بیاوریم؟ این جا است که بین قائلین به قیاس اختلاف شدیدی است. یکی می‌بینید این را با آن موضوع قیاس می‌کند می‌گوید حکمش این است. یک فقیه دیگر از عاملین به قیاس آن را با آن موضوع قیاس می‌کند می‌گوید حکمش این است. سومی با یک موضوع دیگری قیاس می‌کند می‌گوید حکمش این است. اختلاف شدیدی بین این‌ها پیدا شده است.

«و حیث إنّ الموضوع فی الفرع» فی الفرع یعنی همان که حکمش را نمی‌دانیم و اثری و نصی در باره آن وارد نشده است. چون موضوع در فرع «یتشابه مع موضوعاتٍ عدیده» با موضوعات متعددی که البته آن موضوعات متعدده «يعرف حکمها» حکم آن‌ها در اثر نص دانسته شده. این چون «یتشابه مع موضوعاتٍ عدیده یقع اختلافاتٌ شدیده بین القائلین بالقیاس» در چی اختلاف بین قائلین به قیاس در این موضوعات پیدا شده «فی آی حکم عن احکام هذه الموضوعات» در این که - یک آن اگر این جا باشد بهتر است - «فی أنّ آی حکم من احکام هذه الموضوعات أولى بتعديته الى الفرع من بین الموضوعات المتشابهة له» در این که کدام یک از احکام این موضوعات اولویت دارد به سرایت دادن آن به فرعی که حالا مورد نظر ما است از بین موضوعاتی که مشابه با این فرع هست و موضوع این فرع هست.

«و لعله من هنا ورد عن الإمام الصادق عليه السلام قوله: لَا تَحْمِلُوا عَلَيَّ الْقِيَّاسَ، فَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ يَعْدِلُهُ الْقِيَّاسُ إِلَّا وَ الْقِيَّاسُ يُكْسِرُهُ» شما بر دوش قیاس سوار نشوید چون هیچ قیاسی نیست که قیاس دیگری در کنار آن قرار نگیرد و قیاس دیگری آن را نشکند. خب شما این را با این قیاس کردید، با این تشابه آن را در نظر گرفتید و گفتید حکمش این است. خب کنار این، همین موضوع با یک جای دیگر هم ممکن است، با یک موضوع دیگری که حکمش یک جور دیگری است تشابه داشته باشد و آن می‌گوید نه، حکم این موضوع باید این طور باشد، پس آن قیاس بعدی قیاس قبلی را می‌شکند و آن قیاس قبلی، قیاس بعدی را می‌شکند و هکذا و هکذا. شاید حضرت که این کلام را فرمودند ناظر به همین جهت باشد که وقتی از باب تشابه و قیاس به معنای تشابه بود و از این راه بخواهیم احکام را

استنباط بکنیم این به جایی نمی‌رسد و فرجامی نخواهد داشت به خاطر این که، این قیاس آن قیاس را می‌شکند و آن قیاس آن قیاس را می‌شکند و هکذا.

«و هذا المطلب يستفاد من الروایات الناهیه عن العمل بالقیاس» و این مطلب که مقصود از قیاس پیش عاملین بالقیاس در زمان ائمه علیهم السلام عبارت بوده است از تکیه بر تشابه و قیاس این است که این موضوعی که «لم یرد فیہ اثرٌ و نصٌ» شباهت دارد از جهاتی با آن امر آخر فلذا حکمش را این جا می‌آوردند که این مثال‌هایی که در هامش آمده خب مثال‌های خوبی است که می‌تواند روشن بکند که موارد از کتب عامه نقل کردند که تشبیه کردند چیزی را به چیزی و حکم مشبیه به را در شبیه می‌آوردند و سرایت می‌دادند. توی عبارت هامش آن رقم ۲ «و لم یجوز» این غلط است یا باید بشود «لم یجز» یا «لایجوز» حالا باید به آن کتابی که «الحجة علی اهل المدینة» مراجعه بشود ببینیم عبارت آن چیست.

خب این مطلب گفتیم «یستفاد من الروایات الناهیه عن العمل بالقیاس و الیک روایتین منها» دو تا روایت از آن روایات را حالا نقل می‌فرمایند.

«الروایة الأولى ما فی المحاسن عن مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ» در محاسن برقی است از محمد بن ابی عمیر «عن مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَفَقَّهْنَا فِي الدِّينِ» ما فقیه در دین گردیده شده‌ایم «وَأَغْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ» و خدای متعال، ما را به واسطه شما از ناس که اشاره به فقهای عامه است، بی‌نیاز فرموده «حَتَّىٰ إِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ يَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَ يَحْضُرُهُ جَوَابُهَا مِنَّا مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا بِكُمْ» تا جایی که جماعتی از ما در یک مجلسی حضور دارند که در آن مجلس سؤال می‌کند مردی از صاحبش و او هم مسأله را می‌داند که به خاطر منتهی که خدای متعال بر ما گذاشته به شما که از ناحیه شما جواب آن مسأله برای ما واضح است و می‌دانیم و پاسخ می‌دهیم. ولی «فَرَبِمَا وَرَدَّ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنكَ وَ لَا عَنُ آبَائِكَ شَيْءٌ» اما گاهی یک مسأله‌ای بر ما وارد می‌شود، یک چیزی بر ما وارد می‌شود که از ناحیه شما که موسی بن جعفر سلام الله علیه باشید و نه از ناحیه پدران بزرگوار شما، چیزی به دست ما نرسیده. آن وقت در این صورت ما چه می‌کنیم؟ «فَنَنْظُرُ إِلَى أَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا وَ أَوْفَقِ الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ» ما در این صورت می‌آییم چه کار می‌کنیم؟ نظر می‌کنیم به نیکوترین چیزی که پیش ما حاضر است، از معلوماتی که از شما دریافت کردیم. و نظر می‌کنیم به ملائم‌ترین و مناسب‌ترین و موافق‌ترین اشیائی که از ناحیه شما به دست ما رسیده، پس به آن اخذ

می‌کنیم و طبق آن حالا جواب این یک مسأله دیگری را که حالا از ما سؤال کردند و در خصوص آن از ناحیه شما و آباء شما چیزی به دست ما نرسیده، از راه این که این اوفق به فلان مسأله است و ملائم‌تر با فلان مسأله است و انسب با فلان مسأله است، حکم آن را این جا می‌گوییم.

«فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فِي ذَلِكَ وَاللَّهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ» حضرت این جا فرمودند با هیئات هیئات، یعنی تحذیر، تحذیر، برحذر برحذر باش «و الله هلک من هلک یا ابن حکیم» کسانی که هلاک شدند و گرفتار شدند به خاطر همین کار بوده، بعد فرمود.... حالا از این کلام حضرت فهمیده می‌شود که کاری که ابوحنیفه و امثال ابوحنیفه می‌کردند این بوده «ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ يَقُولُ قَالَ عَلِيُّ وَ قُلْتُ» ابوحنیفه می‌گفت علی علیه السلام فلان مطلب را فرموده و من هم در مقابل ایشان این مطلب را می‌گویم. «و قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ» محمد بن حکیم به هشام بن حکم گفت «وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخَّصَ لِي فِي الْقِيَّاسِ.» از این بیانی که من خدمت موسی بن جعفر عرض کردم اراده نداشتم به این که حضرت اذن بدهند و مرخص بفرمایند من را در قیاس کردن. پس معلوم می‌شود قیاس در آن زمان‌ها به همین معنا بوده، که نگاه کنیم به اوفق اشیاء و به بهترین و نیکوترین چیزهایی که نص در آن وارد شده و اثری از شارع در آن وارد شده، ما آن را که حکمش را نمی‌دانیم آن را با آن اوفق اشیاء و احسن اشیاء مقایسه کنیم و حکم آن جا را به این جا سرایت بدهیم. پس ببینید در ذهن محمد بن حکیم این بوده که ابوحنیفه و امثال او، این جور عمل می‌کنند. حضرت هم در همین مقام که او این مطلب را گفت می‌بینید که لعن ابوحنیفه کردند یعنی همین کار را کار ابوحنیفه دانستند و بعد برداشت خود محمد بن حکیم هم همین بود که قیاس معنایش این است، کاری که آن‌ها انجام می‌دهند همین است و امام همین را ردع فرمودند. این روایت اول.

«الرواية الثانية» خب این روایت ثانیه را می‌گذاریم برای جلسه بعد، طولانی شد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

## جلسه ۶۵

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الروایة الثانية ما نقله فی بصائر الدرجات عن سماعة»

گفتیم که از روایات هم استفاده می شود که قیاسی که در زمان ائمه علیهم السلام تعارف داشته و مراد بوده از واژه قیاس، این بوده است که به مجرد تشابه بین موضوعی که نص در باره آن وارد شده و حکم آن را می دانیم با موضوع آخری که نصی در آن نیست ولی تشابه دارد با آن موضوع، سرایت بدهیم حکم موضوعی که مورد نص است به موضوعی که مورد نص نیست ولی تشابه دارد با موضوع مورد نص. بعضی از این روایات را گفتیم نقل می کنیم، روایت اولی را خواندیم، حالا روایت دوم که از آن هم استفاده این جهت می شود.

روایت دوم، روایتی است که نقل نموده است آن را در بصائر الدرجات از سماعه. «قال حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْمِعْزِيِّ عَنْ سَمَاعَةَ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» که عبد صالح مراد از او امام موسی بن جعفر سلام الله علیهما است که در اثر تقیه و اینها در آن زمان که نام شریف آن حضرت را بردن مشکلاتی به همراه داشت، تعبیر می کردند از آن جناب به عبد صالح، گاهی.

«قال: سألته فقلت إن أناساً من أصحابنا قد لقوا أباك و جدك و سمعوا منهما الحديث» عرض کردم افرادی از اصحاب ما؛ اصحاب امامیه اینها ملاقات کردند و درک کردند پدر شما را که امام صادق باشد و جد شما که را که امام باقر سلام الله علیهما باشد، و شنیده اند از آن دو بزرگوار حدیث را «فربما كان الشيء يبتلى به بعض أصحابنا و ليس عندهم في ذلك شيء يفتيه» پس چه بسا شیء ای و مطلبی و واقعه ای مبتلا می شود به آن بعض اصحاب ما و حال این که پیش آنها در باره آن شیء چیزی، حدیثی، مطلبی از آباء شما نیست که «یفتیه» که براساس آن فتوا بدهد و حکم آن شیء را روشن کند. ولی «و عندهم ما يشبهه» ولی پیش آنها حکمی که و موضوعی که شبیه آن و شیء ای که شبیه آن هست، هست که آن را شنیدم. حالا «يسعهم أن يأخذوا بالقياس» این جا مجال هست برای آنها و گشایش هست برای آنها که اخذ به قیاس کنند؟ خب این جا خیلی روشن است می بینید که در نظر سماعه